

س
۱۴
۰۹۲



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



۵۶۱۸



۴۴۱۴

کتابخانه دولت علیه ایران

نمره ۴۴۱۴

مصنف

زندگینامه

اسم کتاب

بچه زبان

درجه علم

تصویر

تاریخ طبع

قطع

جلد

ملاحظات





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الإنسان من مائه و جعلهم في قرار
صيرهم قبايين في الخلق والاخلاق وقد رزقهم ما لا يحصى
من الآجال والازراق وفضلوه واسلم على قائمها
وسيد صفيائه محمد الذي حفظ اياته بعلم الشريعة وشفق
على خلقه بطب الحقيقة وجوده الشريف فاني ثلثه الانسان و
النفيس قانون لصحة الابدان وعلى وزيره وصيه وابن عمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

امیر المومنین علی ابن ابیطالب ^{صلی الله علیه و آله} و ائمه
 المعصومین و اخوان الطاهرین صلوات الله علیهم من رب العالمین
 ما جری فیهم من اثم و نفی بالله و بالآله و بعبد حسین
 کما کشته و یار سرگردان و سرگردان و اوجیرانی الواقی با
 احمد السید علی ابن السید محمد حسینی التبریزی عفی الله عنهما
 که چون بعد از شمول الطاهر سبحان و عطا یا تو فی ملک
 بواسطه رسیدن بخدمت طبایر ان و مطالعه کتب معتبره
 ایشان از فحول معالجین و حکما متقدمین و متساخرین ^{اطلا}
 بعضی از علم ابدان که در تحت شان و عمده عبادت ^{حضرت}
 موقوف با دست حاصل گردیده و درین اثنا بجملة از
 دقیقه و اشارات رقیقه حکما و علما برخوردار شده که بے ^{طول}



مهارست و کثرت مجالست انخفاف آن عبارات محض
 انقشاح آن اشارات مشکه معذرو متعسر بود پس ^{بعمر}
 خود را در درس و بحث صرف کند از آن بنا علاج کند ^{چشم}
 خود را با غاف نشانی الا مقام کما شسته تا آنکه بحول ^{دقوت}
 شمه از اسرار و رموز طبابت بمقدار وسع و طاقت بعد از ^{بشما}
 سپار و رحمت بشمار از معالجه امراض ناسازگار خصوص
 مرض مستمعی بطاعون و وبا حفظه الله علیه بنما بجز آن ^{بعبا}
 دستیکم کردید هر چند که حوصله طاقت و قوه ضبط ^{بکرم}
 غیب شد و لیکن بمضمون ایسور لا یسقط بالمعسور و مفاد مالای
 کذا لا یرک کذا این خبر بے بضاعت بکراته این نعمت ^{عظمت}
 دینت کبری بحج آوری چند ورق مخصوص که در آنها ^{مکتوب}



احوال این دو مرض بخصوص و بهین طریق خلاص
عوام و خواص اقدام نمود و هر چند برخی از آن مطالب که در
رساله مذکور است در کتب طبایعیه مستور است لکن کالدر^{نمونه}
هر یکی در جای متفرق و متبذره بود و پیدا کردن آن امری
غایت تعسر و کمال تعذر بود و لهذا بختی خواست رساله^ی بنیاد
که جامع با بر اقوال طبایعیه متقدمین و متاخرین و حا
شود بعضی از اسرار مطالب دقیقه و رموز مسائل رشقه که
ذهن قارئین را خطور نموده و تجربه رسیده تا منافع آن عاید
جانی شده و با فرج و نبوی و آخر و این کمترین کرد و متوکل^{علیه}
اعلیٰ هم از ارقیة کتابت کشیده بقانون اعداج موسوم
و اسباب و علامات و طریق اعداج را بجهت خلاصه^ی ماس از این



الم پرستم و غم پان نمود و بندای خطاب و سپاس
 زلفت پذیرم کرد و بنام نامی پادشاه بیتی پناه داد
 جاه سکندر سپاه سلیمان سریر صف وزیر پر وزیر عشت
 انجم رفعت خورشید افسر هر شهید تخت غنچه گلستان کتو
 کشایه لاله بوستان فرما روی نظم پناه پناه پناه
 زمان مبرج دولت شه کامران که تمکین وزیر پناه
 از اوست تن آسای مرغ و ماهی از اوست ^{الیدور} ظل الله فی
 رافع ریات العدل والان وقامع التویه ^{الیدور} تطلم و اطعیا
 مرکز الحکم و مدار الاطبش والارکان عرشه لایم لا
 لکبار و متمنه الصغری اجل من الدهر اوزنک ^{الاعظم}
 خواقین کامکار و مملکت پیرا شهنشاهان تاجدار سلطان

الکائنات

سلطان اسد وقت بکاشی

محمد بن اسحاق بن علی



و انخافان المعظم لم يوجد شدة قط بين الامم معين السلام
 و المسلمين حافظ الوية رب العالمين سلطان ابن سلطان
 ابن سلطان و انخافان ابن انخافان ابن انخافان
 رقاب سلاطين العصر ابو الفتح و لطف و النصر نظم جبهه
 خرد و نادر نظر کرده لطف پروردگار جوان و جوان
 روشن ضمیر بنشش جوان و به تدبیر و اور و در کمال
 صاحب سلطنت پروزل ناصر دین محمد ناصر الدین
 دین کرده از بهر شریعت حق سجد معین لاریت حاد
 حاده محرقه بنار احد و خیام بقیاء مشدوده باطن
 الاله الا بد نظم ای مکان سخا و کان کرم قباد قنار
 روسیه باد حاست چودوت سرخون باد و شمن جوم

و چون آغاز و انجام این کتاب بحسب تفرجام مربوط بمن
 عطا شد و حسن تربیت حضرت کردون رفعت سرکار سو
 قضا اقدار بنده کان والا مکان سکندر شان فریدون
 نشان شقیق شقه شاهنشاهی و رفیق اورنگ طلق الهی متین
 محفل حکم و فرمان محظرو حال فرمان فرمایان دوران جسمه
 والذنب انواب شاهزاده اعظم حمزه میرزا حفظه الله و ابقاه و
 من کل محذور و وقایع بود پس هر شخصی را که بهره از این کتاب
 حاصل کرد و لازمست که بعد از دعا گوید حضرت شاهنشاهی
 مد ظله العالی دقیقه در وظیفه دعا گوید مجد و تبال و عزوا
 سرکار اشرف والا ساجده و ایهال رار و اوهایرند از
 از عاطفت بے انهای همایان هوا تحقیق تبت از خلق

کریم طلب طبعان زبان آورو سپار هوش و لطیف
خردمندان عیب پوش نیست که هر جا نظر کمیا ^{بر}
سکو و خطای مؤلف این مؤلف و محرران ^{بمقتضا} مقرر اندازند
و عین الرضا عن کل عیب کلید آزار قمر زده کلک ^{عفو}
و اصلاح سازند هر که سخن سنج و پسندیده است
اینه مردم سنجیده است بهر آنکه بسی پیش و پس ^{ثقل}
کسی پیش کس ^ن چه بصران هرزه کار و پرده دار
ناهموار عیب منی را بر خود می انکارند و طلبه تهمتان
چین و هوشمند استوده این چند ان تهذیب اخلاق
اصلاح عیوب نفس خود گرفتارند که اصلاح پروای ^{کو}
هیچ آفریده را ندارند مامل و مسئول از کرم خباب ^ن

آنکه این کتاب را از شایسته ریب و ریاحی و مخطوطه خوا
و عوام فرماید منته و جوده و این رساله بر مقدمه و شش
مرتبه گردید مقدمه چنانکه گوید این کتاب خارج از ^{مکتوب} است
این اوراق چند خیر کشت اول آنکه در این اوقات که این
مرض بعضی از بلاد افشاده بود لهذا بنظر رسید که در ^{خط}
صحت و علاج این مرض چیزی قلمی نماید که باعث بهره مند
عموم الناس از عوام و خواص گردد و دوم آنکه در این ایام ^{زلزله}
سما را اتفاق می افتد پس احتیاط نمودم که مندرج ^{مرض}
طاعون و وبا باشد چنانچه رئیس فدا سغه رسطودر ^{مقا}
زلزله نوشته است که سبب زلزله خروج بخارات غلیظه است
که در تحت کره ارض محتبس شده و زمانه که این بخارات ^{غلیظه}

در زیر کره ارض محسوس دید چون بخار با طبع علوی^{علیست}
تقاضای حرکت علوی خواهد نمود بسبب میل نمودن کره هوا
که در بالای کره ارض و کره ماه است پس این بخار را
مضطرب خواهد شد بجهت خروج و زمین را حرکت داده و شوق
نموده خارج خواهد شد و زمانی که این بخارات خارج^{سبب}
غلظت خود هوا را نیز متغیر و فانی نموده و از طبیعت خود بیرون
خواهد گردید و بدین شود که مخالف این ریا غلیظه هوا با^{عش}
میشود و غلظت نهار و نقصان قشای^{است} و از اطمینان
نوشته اند که در زمان مازله عظیمی اتفاق میشد و بعد از^{آن}
طاعون شدیدی و این نقل از عقل بعیدست بجهت آنکه حکم
طلب اتفاق نموده اند که هرگاه در هوا ظاهر شود چیزی

عمودی در لون آتش و هوا غلیظ و مکرر گردد و مندرست بود
طاعون زیرا که این امورات از علامات طاعونست و از مقوله
ارسطو معلوم شد که زلزله سبب غلظت هواست و از اینها
حکما مشخصست که غلظت هوا سبب حدوث مرض طاعون^{ست}
از آنچه انبر سال را نوشتم تا آسان شود و بطالو کنندگان^{ان}
حفظ مزاج کردن و ضابطه علاج و افراطون حکیم گفته است که
بطیب حاذق واجبست که معالجه نماید بر جی که مستعدا^{ست}
بمرض پیش از وقت تا اصلاح نماید استعداد و انحراف مزاج^{ها}
پیش از غرض مرض ~~سیستم~~ آنکه بعضی از طبایا بر این امر^ض
معالجه نمیکند مگر گاه گاهی و ملتفت نمیشوند مگر مکالمات^{صلا}
یافتن را از این دو مرض امر متنع و محال میدانند هر چند^{شک}

نیست در اشکال این امراض و صعوبت علاج آنها که چنانچه
از این امراض چون آتش و قوت ممکن است و این آوار میو^{ان}
نمود که هر کس تدبیر و صلاح بدن خود نماید بقواعد این
از این مرض صلاح خواهد یافت آتش که در این که تقدیر الهی
و حتما عداوت گرفته باشد پس در هر حال توکل بر قادر متعال
باید کرد چون نیک و بد جان همه فانی است و هیچکس از کد شکی
نه نامی بایستد از کارهای که آتشی باشد یا دگر کار گذشته باشد
مردم از آن متفک شده و بدعا خیر و آوری و نمایند لهذا
فیقر نیز در کتب اخلاص تحقیق و دقیق نموده و آن معالجات
که بر درایم تحریر و مهارت تحصیل نموده بود علاوه کرده
تصنیف این ساله نمود و مسلمین از آن شافع گردیده و مو^{الف}

بدعای خیر یا و اور نمایند و الله الموفق والمعين
 اول در تعریف طاعون و در باب دوم در بیان
 آن باب پنجم در علامات و آله بر حدوث و باب
 چهارم در حفظ صحت و بیان مستعدین بمرض
 پنجم در علامات این مرض باب ششم در علاج این
 باب اول در تعریف و با و طاعون بدانکه و با حال
 میگردانند و بعضی که عارض میشود بچو بر سر و از آن تا
 میکند با رواج و اخلاط و با کثرت میگردد و با لغت معنی
 و چون در بیان موت و این مرض مناسبت کلمه هست از آنجهت باب
 اسم مستعمل شده است و طاعون ورم یا بزره است که با همت
 ظاهر میشود و زیاده از حد ازین میماید و اطراف آن بزرگی

یا سبز یا سرخ میگردود و گاهی باشد که هرگز متغیر نشود
اصل آن در لغت طبعیون بود و این لغظ را استعمال نمودند
ورمی که در گوشت عده و حادث شد ^{بسیار} با غم از آنکه حاس
باشد مثل سپاهنا و پنج زبان یا غیر حاس مثل غده و
زیر بغل پس گوش و یاد برین را ن میپاشد و بعد طلاق
بورم حار خاصه که در اینموضع حادث گردد و بعد استعمال
نمودند در ورم حار ملک بعد از آن هر ورمی که مملک باشد
حار و خواه بار و بعد طبعیون را معرب کردند طاعون شد و شیخ
ابو علی نیز در قانون چنین نوشته است **باب ورم**
در اسباب انمروض بدانکه اسباب انمروض چنانچه در کتاب
طب استوفیه بین مذکور گردیده چهار است **اول**

با اعتقاد بعضی اقربان اجرام علوی است مثل مقارنه ^{حل}
بایترنج که در وقت مقارنه آنها این امراض ^{مسکرو} حادث میگردد
چنانکه بقراط ذکر نموده است که در زمان ^{حل} با مریض
مقارن گردید پس مرض و با حادث شد و کیفیت آن ^{چنین بود}
که هرگاه صاحب بیمار شخص دیگر نظر میکرد با شخص ^{فرد}
سرایت میکرد و دیگری از طب نوشته است که در زمان ^{حل} با
بایترنج مقارن شد و بای عظیم حادث شد و زمانه که ^{حاصل}
این مرض شخصی دیگر نظر میکرد دفعه بر آن شخص سرایت میکرد
و این مرض تا مدت هفت ماه طول کشید و تا سه ماه مرضی ^ن
خالص میگردید و در ظاهر بدن ایشان هیچ نشانه از ^ن
و تبور نبود و سه روز نمیکشید که مرضی فوت میشد و بعد از ^{ماه}

فیه الدم رفع شد و در ظاهر بدن ورم یا اثره بعمل میاید
هفت روز مرض ملاک میشد نوعی این مرض ششده و نمود که
ربع سکون نماید مگر ربعی دیگر از طبایع چنین نقل
کرده است و قلاطون حکیم نیز در کتاب اصول خود گفته
زمانه که رصل با مریخ متعارن شد در اکثر اوقات و باقی شد
و طاعون و اشغال اینها از امراض خفیه بعمل میاید و در
شیخ خیرچین معلومست که در قرن ثانی کتاب اول در علم
ثانی نوشته است که گاهی میشود که جمیع سبب کردار کو اکت
در موضع واحد پس باعث میشود شدت حمی تا با اعتقاد و
اینها همه علالتسند به سبب و و حکیم بخارات و خفیه
مفصله است که سبب حرکت افلاک یا انظار که کسب

شمس که از ارض منعکس شده بمثل میاید بشرط انعقاد و هوا و
 آنچه است و تیکه ظاهر شد کثرت شهاب و حدوث برق
 ابرهای سرخ رنگ و در هوا انوار مختلفه مشاهده کردید
 بوی بختی که این عدا و لالت میکند کثرت انجره و خانه
 قابلیت اشتعال داشته باشد که اگر زلزله نار و یا تصادم خود
 با یکدیگر مشتعل گردد و این باعث میگردد و بفرار جوهر هوا
 خواهد بود و بار و احسان و سایر حیوانات پس بپراکند خواهد
 زیاده از بپراکند است چنین که بحق طلب گفته است که بوی بختی
 برود میقلب نفوذ میکند و زمانه که هوا فاسد شد مزاج جمیع ذرات
 فاسد خواهد گرد و خصوصاً انسان که در او تاثیر بیشتر خواهد گرد
 در کتاب جوهر گفته است که بوی بختی کثرت لطافت برود

بیطون قلب نفوذ میکند و در اکثر اوقات این هوای متعفن از
قاتل زودتر هلاک میکند و بدین سبب و بایه که از سبب شام
بهم آید هرگاه آن در جایه باشد که هوای آن مستور باشد
اصححت از جایه که هوای آن مگسوست چنانکه تجربه رسیده است
که در و باند کور هر کسی که در زیر زمین یا مغاره یا سردابه یا
هشال انجا بوده از این مرض نجات یافته و از کلام هیچ
قانون هشاره کرده است نیز چنین معلوم میشود و باید
طیب در کتاب بطور آشخوفه نوشته است که گاهی و
عارض میشود بحیث حیوانات غیر از انسان بجهت آنکه ممکن است که هوا
کسب کیفیت نماید که مزاج انسان سازگار باشد و مزاج سایر
موافق نباشد چنانکه از طبای سلف نوشته اند که در زمان

ما و بایه عارض شد که بسیار از میاخ فوت شد و از پیا
 با صدی مؤثر شد و عکس این نیز نقل کرده اند و نیز نوشته اند
 که و بایه حادث شد بسیار از طایفه ناس فوت شد و
 طایفه ذکور احدی فوت نشد و عکس این نیز نقل شده است
 سیم اسباب رخصت مثل قنات کثیره که در حوا
 بلد واقع شده با از مرد و بجا و از متیه های متعفن و از مرطبات
 و انکشت زار های فتنه مثل کنند ما و ترب و کرن و مثال
 اینها با صر بجا که گشته باشد و متعفن شده باشد و
 هو متعفن و فاسد و کرم و پوس که جابوس نقل کرده است که در
 عظیمی شد و بسیاری از مردم گشته شدند چنانکه دفن کردن
 ایشان ممکن نشد پس هو متعفن شده و باشد به حادث

جمع مهوره منهد و انشخص که از انبرض صحت میانش مرض
نسیان مبتدا شد یحشینی که نام خود و سپر خود وزن خود و وزن
خود را فراموش میگرد و حساب کتاب عجایب المخلوقات نقل
کرده است که یک باسپار که دو فرسخ طول آن بود در
مرو و موج آنرا بکنار انداخته بود و بعد از مدتی آن را
متعفن شد و بپس تعفن آن هو نیز متعفن و فاش شد پس باطل
کناف ناخود با افتاد و طول کشید بعد از مدتی بسیار
یک طبعی حکم کرد که نمک بسیار آورده بسیار آن را بخند
تعفن قطع شد و ناخود ساکت شد بعد از آن بزحمات بسیار
آنرا دفن کردند و از حبله سباب رضیه منی لطف بخارات معادن
رویه است بخواه که کو رو و قیر و آل انبیا یا بخارات سمیه

ردی کیفیت است که از ابدان این مرضی بکواتا می نمود که
 هو متعفن شد تعفن آنرا زیاد و اگر غیر متعفن شد متعفن خواهد
 وزمانی که این هو متعفن است تشاق قلب هر شخصی رسیده و
 تاثیر کرده مزاج او را فاسد خواهد کرد و تبعیت مزاج ارواح و
 فاسد خواهند شد پس حتی و بایه عارض خواهد کرد و در
 اسباب این مرض که غیر از اقران کواکب و غیر از بنیات و
 مظهر و غیر از بنیات محبثه تحت ارض است که زمین نشو و
 و خارج شده و هو را فاسد نموده با و غیر از تعفن هو است که
 اسباب ارضی است با آنست که جناب کدس بجای غریبه
 و ستاده و بیش را مخفی و مستور داشته بجهت پادشاهان
 تا مردم از معایب پادشاه دیده بجانب خدا راجع بکنند و با

سبب حقیقی نیست چنانکه در خصوص و با آمده است از آنجا
مرض مخصوص مجهول مرسل من است تعالی عالم معنی بر
و با مرضیت مخصوص و با معلوم از جانب خدا عالم فرستاده
شده است و در تورات و زبور و اورد شده ز طایفه که جناب
سبحی اراده نماید تعذیب عیان بخصوص مرض طاعون
میفرستد پس مردم تمام با پناه میبردند در دامن سبب این مرض
و علاج آن و مضایقه نیست که چون مشیت جناب بار
ایمه علاقه گرفته که هر چیز را با سبب جابر نماید پس
مذکور به بقدر سبب ظاهری این امراض نموده با و طبایع
واله و متخیرند در کیفیت علاج آن بجهت آنکه در بعضی اوقات
بعضی از این مرضی سالم و سایر علامت خنده موجود است

و با وجود این مریض هلاک میشود و در بعضی نفع و بالمرة
ساقط و دست و پا او سرد و اکثر عدا^{مریض}ت موجود مع هذا
نجات بسیار پس دست بر سر شخصی عاقل و عاقل را که
مرض حادث بجناب بار غرضه متوسل شده از معاصی
تأیید کرد زیرا که جناب اندکس سبب ان مرض است و تا
عصیان فرستاده و سبب ان مرض تحقیق^{است} بسیار است
لهذا ضرورت که از آن راجع باشند و توکل بر قادر متعالی
که حافظ و واپس صحت نیز خالق ذوالجلال خواهد بود
بر این هرگاه شخصی در حفظ صحت و علاج ان مرض و جمع
باین داعی بحث نماید جواب داده میشود که موافق حدیث نبوی
ص^{علیه} السلام و آله آجال مردم بر دو قسم است قسمی و

می تواند بود که حفظ صحت و علاج این مرض از جهت دفع این
 معتق کرده و به علم باب پنجم در علل و آثار و
 این مرض بدینکه کثرت شهاب و رجوم و نيازک در اکثر
 تابستان و در فصل خریف مندر است بویا و همچنین کثرت
 ریح جنوب و صباد در کانون اول و ثانی و علل و آثار آن در
 خریف و در اول زمستان بدون بارش است و لا می کند یفا و مزاج
 زمستان و قلت باران و سرد هوا و کثرت ریح جنوبی و کثرت
 هوا یک هفته و صا آن یک هفته سردی هوا شب و گرمی
 روز نیز است نیز دگر و باران و علل و آثار و این مرض است
 نفس کشیدن خفیف آید و نپاشد و آدمیرا تنفس تسکین
 میشود و چون کسی بر جا بندی بر آید و در هوا نظر کند غلیظ و در

می پند و از جمله علامات داله بر حدوث و با تغییر قصود است از ^{ضعف}
طبیعی خود خصوصاً تا بان که بسرویی مبدل شود و بسیار
تیرگی هوا در استهکان و ظهور جرم و شیب و عمودی مثل ^{به اول} تشویر
خرف و امیون و رو نیز دلت است بر حد و با دیگر از علامات ^{این}
کی نیست با بسیار ابروی ^{اینمض} اما در پی که نزدیک حد و
ولات میکند است که حیوانات در آن محسوس لک لک و پر
و بد و عصفور از شیانهای خود میگریزند و بجای دیگر میروند
بر چند تخم که نهشته و یا جوجه برآورده باشد حیواناتی که از غفونت ^{تله}
میروند مثل وزغ بسیار میباشند هرگاه انیمض از بنجرات ^{تحت} میخیزد
ازین بعمل آمده باشد حیواناتی که در زیر زمین پنهان مثل موش برود
زمین هر ایمی میآیند و بهور اجهت خود میروند اما ^م

در حفظ صحت و پان مستعدین بیمار ص باد که سر و از دست که مرد
بکرزند از آن بلا و یک طاعون و وبا باشد و به باشد بجهت آنکه آدمی کمتر
از لک لک و پرستوک نمیشد که از جای که عفونت ^{فرار} میست
در موضعی سکنی میکنند که عفونت نیست و تنبیه حیوانات ^{عقل} باعد
از این عفونت میگردند پس انسان بطریق اولی باید بگریزد بجهت
انسان عاقل و متفلسف در کلیات و جزئیات ^{ان} مایه پست
که با فرا بایشل غما و جهال بود و بپایه خود ساخته با ^ط
جمع مشغول معصیت فالتی رخص و بما باشند و گریختن ^{آن} بجهت
تو شتم که نعوذ بالله که بعد از حکم ختمی فالتی سبحان از تحت فرمان
و حب ^{لات} لالهان پرون خواهر شد حاشا و کلا فان اجل ^{است}
و انما تکنوا یدرکم الموت و لکنستم فی بروج مشیده و اذا ^ح

اهلهم لا يستأخرون ساعة ولا يتقدمون ذنبا رجلا آن حکم
 بکر تخمین شد که این مرض سرست زیرا که در سرایت ^{جست} تنگنا
 از مزاج طبعی خود مزاج دیگر و نامعنی در این مرض بدرجه تحقیق ^{است}
 بلکه در حقیقت امر از سرایت و عدم سرایت آن تا حال ^{مشخص} احدی را
 معلوم نشده است ایچنانکه بکرات مشاهده نموده ایم که بعضی از آنها
 مریض شده و کلا فوت میشد اما یک نفر در بعضی مشاهده کرد
 که بخیر فوت شد و باقی سالم ماند و آنیکه از این مرض ^{میرد} است
 او را سیکر و شخصی که علی الدوام کار خود را پرستار مریض
 و تخمین مریض نموده بود و با هیچ تاثیر سیکر و اما بجهت آنکه غالب ^{این}
 و در مرض بحیه تغییر و فساد جوهر موکسپا شد و مزاجی که مانوس ^{سبب}
 کیفیت از کیفیات ^{مواضع} باشد قوام و رود و در آن کیفیت ^{بیمیه}

و یا متعفن^ه جدید را ندارد و در صورتیکه اضطرار استعدا^د
و مناسبت آن کیفیت جدید نباشد و متعفن^ه فساد با البته تعفن^ه
و سمیت در او تاثیر کرده و فاسد نموده و مریض خوابد و کس
طب لازمست کسیرا که طبع از قوام و دوام مزاج و روح خود
ندارد که از باب حفظ صحت خود را از هوا مخالف نکند و آری
و بالخصوص شخصیرا که خوف و وهم غالب باشد پس و از آن
که بختن زیرا که اهل و همه را قوت متخذه تصور صورت و با^{مزاج}
نماید بجهت طبیعت مزاج را فاسد خیال کرده چنانچه و با^{مزاج}
و امثال اینها در صد دفع فساد آمده حتی آنیکه بالمره از^{صد}
بدن دست کشیده و متوجه مجامده خیال خود چنانچه^{باین}
سبب اضطرار عفونت حاصل شود و سرایت قلب و رو^ح

کرده باعث صحت و بانی و یا طاعون میگردود و تجربه معلوم شده
که شخص متوهم را نیز ضرس و یا رارضی که بقاعده طب مسری
سرایت کرده اند خلاصه چار و متوهم را که کشتن لازم نبوده دفع توهم
و نوحش خود و غیر متوهم را نیز بجهت حفظ صحت اولی و انسب است
و هرگاه که کشتن ممکن نباشد باید که در مکان مناسب منزل
بهرگاه بسبب سخاوت مجتراضی باشد در مکان کود و سرد باشد
امثال اینها منزل کنند اگر بسبب اسباب سماوی باشد که کوه
یا بسبب اسباب ارضی باشد که ارتفاعات مجاورت و یا از مرداب
و مزارعهای روتیه و یا صحرگاه و یا غیره امثال اینها باشد
که در خانه و خیمه بطرف شمال کشاده باشد و باید که کوه یا
صحیفه را از چیزهای متعفن و مزابل و کثافات پاک نماید

و بنزل هر که و کلاب بپاشند و یک دستمال به کلاب ^{و هر}
و عند آن لوده در دست نکه دارند و استشمام نمایند و در ^{اطراف}
خود پنج و برک پید و برک بخور و به وسیله ^{جمع} ایشانها
نمایند و هرگاه هوای گرم باشد بصل و کافور بخور نمایند ^{و اگر}
هوای سرد باشد بصل و عود و کندر و عنبر و سیلخه و ^{عود}
لبان و لادن و میعه و مسک و ایشانها بخور نمایند و ^{تنقیه}
بدن از خلط فاسد و رطوبات فستیه نموده اصلاح و تعدیل ^{مزاج}
فرمایند و از هر چه میل تخفیف و تبرید نمایند و تقبیل طعام ^{نموده}
کرده و از غذای رطوبه خورز نمایند و بالمره ترک ریاضات ^{مکث}
و از حمام حتمیستند و اگر بحسب ضرورت بروند پس ^{بخت}
نکنند که بسیار مضرت است و از جمیع حیرتسناپ ^{لازمت}

آنکه قوی را ضعیف نمایند و از داخل طعام نیز احتراز کرده و
 تشنگی باید صبر نمایند و از گوشت و چربی و شیرینی و میوه
 سریع القیف اجتناب فرمایند مثل زردآلو و توت و انجیر
 انجیر و از اغذیه ترشیات میل نمایند مثل انجیر سرکه و آب
 و سماق و آب لیمو و آب انار ترش و آلبالو و زرشک و آب
 نارنج و سیب ترش و به ترش و مثال انجیر چاشنی زرد
 باشند و هرگاه در هوا سحاب باشد خروج از منزل جایز نیست
 اگر بحسب ضرورت از منزل بیرون روند پس باید که بکند
 بصل و سرکه آلوده در دست خود بکند و از دستش تمام نمائند
 و قدری سیر را گویند و با سرکه مخلوط نموده در ظرفی که آشته
 متصل است تمام نمایند و بوییدن جوهر غنسا و پودر ^{حلیث}

منتن که با سر که قتل کرده باشد و در منزل که آشتن آن نبرد
باب پار مناسب است و باید دماغ خود را از راهی که باید بود
محافظة نمایند و در روز خوابیدن جایز نیست مگر با نخس که
باشد آن هم بعد از مضطرب تمام در وقت قتل و جایز نیست
قوی و تعب و مشال اینها بجهت آنکه اینها تسخین خون و سایر
نموده ارواح و قوا را ضعیف ساخته تحریک حرارت غریبه خواهد نمود
و باید که از شرب شراب و شیرینما نباشد بجهت آنکه شرب تسخین
نموده متعدد عفونت خواهد کرد و در این اوقات از حیوانات لطیفه
مضایقه نیست مثل گوشت جوجه و بزره و بزغال آنهم با موصات
مذکوره و از خوردن دویه حاره با غذا و غیره احتیاط نمایند
و از صنی که اندک جایز نیست و از راهی نیز بر شیرینما نباشد مگر از آنکه

کوچک باشد آنهم با سر که وار شربه شربت لیمو و شربت نارنج و شربت
 غوره و شربت تمر کجراته و شربت زرشک مناسبست و باید که
 از هم و غم و فکار فاسده آفتاب نموده به روجه که با بقو^{ثبت}
 قلب مشغول شد و از اشتغال مفراط نیز احتیاج نماید بجهت آنکه
 اشتغال مفراط بد را ضعیف نموده و ارواح و قوی را تحلیس خوا^{ند}
 داد و باید که در اطراف بلد و صحن خانه را پنجه زما که دفع عفون^ت
 بخور نماید مثل ربک عرو و اهل و ربک سر و حسن و بر و ا^{مثل}
 اینها و از طبایع متعین نوشته اند که در زمانه و با ح^{ال}
 شد از پنجه زما که دفع عفونت بیکر و در اطراف بلد سوزان^د
 پس ششها را بعلل انقباض رفع شد با وجود آنکه در غیر این بلد
 حول و حوش آید مانند کربنیکه انقباض او را بکمرش و در اکثر^{کش}

بلا دروم این بخور را بجهت دفع عفونت در ایام این امراض
هر روز صبح و عصر استعمال نمایند و بی مایع و مؤثر
میدانند و صفت آن نیست غودر سبک و غیره و از هر وقت شیرین
از هر یک نیم مثقال با دانه تلخ آویشن مرزنجوش برک عرعر
ریحان سماق از هر یک ده مثقال لادن پانزده مثقال اخرا
کوبیده و غسل نموده قرص ساخته هر روز صبح و عصر در میان
نخور
نیمه اند و بخور مرزنجوش شکارا غیاث بسیار مؤثر است و باید
مجموع این جناب نمایند بجهت آنکه باعث بخونت هواستند
و
عفونت آن خواهد گردید و تجربه رسیده که شخصی که شکارا
نخور
نیمه است
ایمراض اتفاق افتاده و مروان بن زهر که از طبایع تنفیه
نخور
نیمه است
که هر شخصی که در ایام این امراض پیش از طعام

قدری از برک خاص بزی بخورد از این مرض خاطر جمع شود
 و تجربه رسیده است و نیز مردن گفته است که هرگاه شخصی هر روز
 یکصد و پنجاه خشک بیکصد و منفر کرد و دوسه عدد از برک سبزه
 بخورد و فقط صحت او خواهد گردید و با لبوس نیز در مقابل
 چند لکیموس نوشته است و وصیت بر هر شخصی که در مزاج
 خون غالب باشد بایضا نماید و تنقیه نماید هرگاه اضراط دیگر غالب
 و باید که تنقیه را با ادویه بارده مرقه نماید نه ادویه حاره
 و صاده و مکه که استعمال نماید این ایام مناسب است و پس از
 بجهت تصفیه خون و طفا حرارت سه روز هر روز هفت مثقال
 مغرلوس در آب کاسنی یا عرق آن شیر کشیده صبحها بخورد
 بعد از نماز و اگر از جی که مذکور شود در ایام این امراض بخورد

بسی مناسب است و صفات آن هست کپره زان صبر سقوطی

سه شقال و از مرگی و دو شقال و از عطران یک شقال ^{کویده} احرار

و بقدر نخود سبب حش و در سایه شک کرده و رایام ^ض این مرا

در هر هفته دو دفعه سه روز در میان هر روز صبح پنج عدد

میکنمایند و روس حکیم و جمعی از طباطبائی متقدمین تصریح ^{اند} نموده

که درین دو نفع عظیم و تر عجب است و تجربه های کامل شده

که تفصیل آن باعث تطول است حتی اینکه تفاق نموده اند

پنج اهد مشاهد نشده که در ایام و با این دوا باین قرار بخورد

با نمرض مبتدا کرد و بدین تجربه تجربه چنان معلوم شد که در سه

سابق در ایام این امراض بهر شخصیکه از این دوا داده بودم ^{از}

انمرض نجات یافت یا حث مزبور بجهت دفع و اهمه و تقویت قلب نیز

بسی است و از این حب بحسب ضرورت تا یکمقال خوردن جایز است
 اما بعد از تنقیه مناسب است و اگر بجهت دفع سمیت و اسهال ^{تقصیر}
 هوایم مقال جوهر پورنه علاء نماید بهتر خواهد بود و اگر در خانه منزل
 نماید که ششیا کبوتران در آنجا باشد با نخا صید بسیار از
 طاعون و وبا و باعث از آله وحشت خواهد گردید و هرگاه هر روز
 یکمقال از ترایق ربه بخورد البته از سم بواسطه خاص میشوند و ^{صفت}
 آن نیست جنلیا تا مگر کی حب الفار زراوند طول از خرا مسا
 هم کوفته به وزن دو شیل مضمعه بشیر شدند بعد استمال نماید
 و خوردن ترایق ثمانیه نیز در این باب مناسب است و صفت آن ^{اینست}
 بکیرند اجزاء سابقه را که در ترایق ربه گذشت بعد از ده روز
 پنبی و پوست پنج کبر و قسط تلخ و طهون اجزاء مساوی هم کوفته

بجس بشند و استعمال نمایند قدر شربت یکمقالست و او ^{نقطه} ^ن ^ن

از درونج عقری در اندرون خانه با نخ صیبه با من از طلا ^ن

و با پیا و با خود داشتن گاه راجحه تقویت قلب و رفع خوف ^{من}

طاعون و با مؤثر است و مداومت فاذر بر معده هر روز بقدر ^{قرا}

حافظت و مانع ضرر هوا و بایست و مداومت حب شاطی ^ن

ترقی نموده ام نیز در این ایام سی مناست و صفت آن ^ن

کتری کون لعل خشان افیون ابریشم مقراض صمغ عربی ^ن

رب السوس زرب نشاسته عقیق منی حب محلب ^ن

مرورید نامخته درونج عقری کا هر با فاذر هر ^ن

موم با ورق طلا اخراستحق و صلایه نموده با ^ن

حب نموده هر روز صبح و عصر میل نمایند قدر شربت ^ن

ایش عدد و خوردن حب فاوهر نیز در غیاب بخت صحت و
 مرضی سبب نفعت و صف آن نیست بکیرند از فاوهر حیوانی
 و از طباشیر و مثقال و از تخم ریحا نیم مثقال اجزا را کوپد به آب سیر
 حب نموده صبح دو عدد عصر دو عدد میل نمایند و از طباشیر
 یک جلا برقیب داده و مناسب بودن آن در این ایام صحت
 نموده و صف آن نیست بکیرند از کل ارمنی و مثقال و از آب
 و آب گاوزبان از هر یک صد و پنجاه مثقال و از رب انار شش و
 شربت لبو و شربت حمض از هر یک پنجاه مثقال و اگر شربت حمض
 نباشد آب حمض اسفیدال بکنند اول با یکل ارمنی را کوپد
 و اصل این آبها نموده بکند تا ته نشین شود هر روز صبح شربت
 دو نروده مثقال بخورند و خوردن تریاق فاروق و هر مقه و

هر روز بقدر کین خود سپارنا هست که آب کاو زبان با عرق

کاو زبان و با کلاب سیل نمایند و با نیوس نیز در کتاب ^{قصیر} تریاق

نقل کرده که در زبان و بای عظمی حادث شد پس هر کس که زبان

فاروق مداومت نمود از این مرض نجات یابد و اولی نیست که چند روز

پیش از این از حبس ^{بقا} آن ذکر کردیم عبارت از صبر و تر و عفران با

بخورند و بعد تریاق فاروق مداومت نمایند بهتر خواهد بود و نفع ^{آن}

در این مرض آت کثیره تجربه رسیده است و از طب متقدمین ^{معه} نیز

بجسته سلاطین و ارکان دولت رکب نموده و همچون فادر هر سمیه ^{کره}

و خاصیت آن تقویت اعصاب و ریه و صلاح تعفن بواسطه ^{صفت}

آن نیست که نزد کل سرخ و اشخوان آل بود و زبان فیل و طبایر ^{شاز}

هر یک دو شعال نیم و از کل ارمنی و کل مخوم و تخم ترنج و تخم ^{صن}

و تخم ریحان از هر یک دو مثقال و از بیدین و صندلین از هر یک
 سه مثقال و از عود مندی و همبن سرخ و جد و از خطایه و ابریشم
 و درونج عقری و فریطوس از هر یک یک مثقال نیم و از کاوزبان
 چهار مثقال و از مرورید نه و یا قوت رنگ و لعل زرد و زرد و
 معنی و غیره شک از هر یک یک مثقال و از قند مکرر و دست
 و از شربت سب ترش مقابل جمع خرا و اگر شربت سب یا شود
 شربت به ترش عوض آن میشود و از کلاب است مثقال بطریق متعارف
 همچون نموده هر روز صبح ناشتا دو مثقال و یکدانه تناسل
 و از طب جمعی اتفاق نموده اند که در این مرض مجموع منشی است
 مجربیت و اما مستعدین این مرض آن اشخاصند که بدن ایشان
 از اخلاط رویه که مستعد غفوت است منتهی باشد که در آن تعفن پیدا

تا اثر خواهد کرد و از جمله مستعدین آن کسانی که بدن ایشان ^{ضعیف}
باشد و آنرا که در جماع کثرت میکنند **باب پنجم** در علامات
این امراض بدانکه علامات حمای و باثیه است که مریض در
باطن خود حرارت مفرطه احساس نماید و اما در ظاهر بدن حرارت
نمیشد و نفس مریض عظیم و متواتر و متعفن میشود و کاسی باشد که
خسین النفس نیز باشد و زبان مریض خشک و قلیق و اضطراب
شدید و وجع معده و طحال ^و پدید آید باشد که تنوع ^و تغییر
و تغییر صفراوی یا سوداوی عارض میشود و با اخلاط چرب و پرو
میآید و کثرت پوشی و غشی در پیرایه شقاق میآید و عرق بدبو
و بر مریض بد رنگ و بدبو میآید و کاسی باشد که لون بون ^{بول}
یا سیاه میشود و در اکثر اشیای مریض ^{بعض} با لکه ساقط میشود

مرض در اکثر مآلها فقط در بعضی ضعیف و غیر وقت مرضی
 میگردد و در کثرتش صفت و بحال صغیر و اتفاق میآید و گاهی
 شک و دین و اضطراب عقل و سحر مغرط و وجع در حواله قلب میآید
 بسا باشد که ثور اشقر و هم عارض میشود اما در اکثر زود ظاهر شده
 بباطن میزند و آبله و قرصه نیز ظاهر میگردد و در اکثر لون لبها
 باد بخانه میگرد و اطراف بدن مثل نخیر میشود و گاهی آنها
 میافتد حالتی مثل استقاد بر از نرم و چرخ و زبیدی میشود و گاهی
 چیزی روغنی که حشه اند و بول گامان و گاهی سرد و سوداوی
 و در بعضی نیز سوداوی میشود و اما در صغیر و کثرت و این
 با عرض مذکور است میکند و غشی و برد اطراف تشنج و گرا
 مته می میگردد و در بعضی زخمی و بائی علیل و جاتر حرارت

اگر معالجه یا خود بخود او را رشد مرخص نجات میابد و آن ^{سکون} طلاق
 و در بعضی قیام طلاق کرم میاید اگر زنده باشد دلیل صحت است و اگر
 مرده باشد دلیل موت و جانیوس در شرح فصول بقراط گفته است که
 بعد از آفتاب و در دینه این جمعی عتقاد میون کرد بجهت آنکه عراض ^{بعضی}
 در اکثر کادست و اطیب متاخرین نوشته اند که ابتدای حمی در ^{بعضی}
 از جهت خوف و سدا بطیب طاق معتبرت بجهت تمون عراض ^{آن}
 ما دام که در زاید است و انعلامات این مرض نیست که عدا ^{هوا} و با
 ظاهر با از رفت باران و کثرت شهب و هجوم و کدورت هوا
 و اتفاق فسادن این امراض در مجاور و یا خود آن بلد اما
 علل ^{مشکل} اما طاعون بدانکه طاعون شور است که چک ^{مشکل}
 و یا از آن که حکم و یا از آن بزرگتر بقدر که دو و یا از آن بزرگتر

سوزانیدن شدید و بدن ظاهر میشود و زیاده از حد انداختن
بیمایند و نوعی التهاب میکنند که علیل خیال میکند که بقطع
بر آن موضع نهاده اند و یا آهین را می کنند و اطراف آن
و کبود و زرد و سرخ و یا تیره رنگ میشود بحسب سمت و جهت
و با این مرض گاه باشد که قهقهه و خفان و غشی عارض میگردد و
این مرض از ماده سیمی باشد که عصب را فاسد کرده و کیفیت رویش
آن از قلب شیرین برسد و این مرض در اکثر اوقات در چهارم
و در اکثر اوقات این ماده در عضل ضعیف رخوه حادث میگردد
مثل بن ران و زیر بغل و پان و پس کوش و مضین و در
جایهای بدن که اعضاء میگردند و بدترین همه آنها
در زیر بغل و پس کوش عمل آید بجهت نزدیک بودن آنها بعضیه

رئیس حقیقی باشد پس کیفیت رویش آن بان غضب تاثیر کرد
بزودی مریض را پاک خواهد کرد و اما علاج این امر
بدنجا اولاً در علاج و باثیه تعدیل و اصلاح هوا را درست نمایند
که در حفظ صحت گذشت و در اول امراض تریاق فاروق نیم مثقال
و اگر طفل باشد بست بسن او بدمند بعد کمی زراک چهار شیره در آب
شیره کشید و یک عدد قرص کا فور یا دو نخود کا فور جو و قدری آب
دخل آن نموده مریض بنده و صفت قرص کا فور هست طبعاً شیر
کل سرخ شحم که و شحم کا هو شحم کا شی شحم خرو صندل سفید نشا
صمغ عربی کثیرا کا فور جو که طبعاً بزرگ قطونا بقدر سه دانگ
ساخته استعمال نمایند و بعد از آن اگر مریض غشیان و تهوع
باشد بدون قی باید چهار مثقال خردل را کوپده در آب گرم

کشیده و در مثقال یک پنجم داخل آن نموده بر ریش مریض بمالد
نماید و اگر طبیعت کامل اجابت ننماید باید مال نمائید با خاکشیر و ^{شکر}
سرخ و انقوزه و در مشت ترکیه و آب برک شمت ^{پاله} او روغن بادام
اجزاء جوشانیده و صاف نموده و روغن را داخل نموده و سه ^{نموده} حصه
سه دست مال نمایند و اگر در لون مریض و یا پاک چشمها و یا ناخنها
کموت و یا کبودی و یا سیاهی ظاهر گردد یا اعضا بنا نشود و ج
بگذار و باید قصد نمایند از سابق دست راست و اگر خون نباشد
از قیال دست راست و اگر باز نیاید از ک سابق و یا قیال ^{چپ}
از پشت و مثقال سه حصه مثقال خون برود و باید فص ^{نموده} و شیر
کش و بزند اگر خون جاری نشد شانه خمیست و اگر حبه چکه پیش
و یا هیچ نیاید دلیل موت و اگر طفل باشد حجامت نمایند و در

حالت فسد و بعد از آن اصلاح هوا لازم است با پنجره‌ای که در
 حفظ صحت که شست بجهت آنکه بعد از خروج خون ز بدن طبعیت هوا را
 جذب خواهد نمود و چون در ایام این امراض هوا را سمیت و یا تعفن
 شده و اگر اصلاح هوا تنها هوای مسموم و یا متعفن را جذب کرده
 باعث ترکیدن مرض خواهد گردید پس باین سبب اول هوا را اصلاح
 بعد فصد نمایند و این تدبیر در فصد نمودن استحقاق نیز لازمست و از
 که در نهایت تصحیح هوا بلکه در همه اوقات بجهت استحقاق و مر
 من بسته نیست صندلین کا فور عود حسن لبکند رغبت
 میوه سدر و سوس حلیث قرقر مصطکی غلک لبطلم لادون غفران
 سعد و خرا بهل با و ام تلخ اسرارون پوست انار انوب مفرد
 او مجموعی کسب امکان بخور نمایند و هوای خانه را بهنج

و کشیز و میوه ها خوشبو مثل بوسیب و اال انجا و ضل
و کافور و کلاب و نفثه و نیلوفر خوشبو و خشک سازند و اگر مر ^{بضا}
بجایه نقل سازند که آب از آنجا بگذرد و اولی تر است و اگر فوا ^ز
عملی تربیت دهند نیز بهتر است و انجی مقام تقصیل است و
هر ساعت سر که و کلاب بکشد بکر مزوج نموده اندر دیوار خانه
و غیره بپاشد و آب نج یا آبی که بغایت سرد باشد هر قدر که خوا ^ه
مضایقه نمایند و اگر سبک یا شربی تمام اندر کشند بسیار
بهفت و اندک خوردن و بر تشنگی صبر کردن بسیار مضرت ^{است}
و اگر آب نج پیدان شود بجهت سرد نمودن آب و غیره قدر ^{قلی} شوره
که تلخ است بکوبند و درین ظرف در آب قل نمایند
و یک ظرف روح و یا بلور را پر از آب کرده درین آن گذا ^{شته}

برودی مثل تخ سرد نماید بعد از آن استعمال نمایند و اگر شورید
 نشود قدری خاکستر و قدری نمک با آب ممزوج کرده بطریق ^{سابق}
 آبرو میان آن بخاشوده بعد از آنکه سرد شد استعمال نمایند و ^{سنگ}
 کاود و غرابانج سرد نموده بر ریش بمسند و عرق غرور و کا
 نیز سرد نموده بمسند و اگر ریش نماید بعد از آن نیز بمسند و
 اگر قیاسا کت نشود یک عدد پیاز سفید را در میان یک ^{آغوره} کفجه آن
 شیر کشیده و قدر آب غشاع داخل نموده بر ریش بمسند و
 و مثقال پوست پسته را جوشانده و آب آنرا گرفته و در ^{مثقال}
 سماق در میان آن شیر کشیده و هفت قطره آب غشاع و
 پودنه و یا سیسبر داخل آن نموده بمسند و بجهت رفع ^{جوش} ضعف
 تقویت قلب بر ریش یکپاله عرق کاود زبان را با نبات

و نیمکت شخم ریاری بوداده داخل آن نموده و قدری صند

و قدری پوست نارنج و درون خود از فادر بر معده پاکلا^{سده}

داخل آن نموده بر ریش بند و سه چهار عدد از حب ساقی

و حافظه لقمه بدیند نیز مناسب است و خوردن حب^{حب} ط

فادر هر در این باب بسیار نفع است و با صواب این مرض بحکم عطر^{عطر}

تسکین حرارت و تقویت قلب از شر بت مطفی^{صفت}ه بدین

آن نیست بکمرندک کا ز با و آب کانی از هر یک صد مثقال

و از آب انار ترش آب بترین و آب سپ ترش از هر یک

صد مثقال و از صندل سرخ و سفید و بید از هر یک صد مثقال

و از کل ارمنی سه مثقال و از شکر سرخ صد و پنجاه مثقال^{مثال} و از

باشکر بقوام آورده در وقت عطش چهار مثقال شبت^{مرصن} مثقال

بدست خلاصه بر نوع که ممکن باشد تقویت و ترمیم قلب نماید
 و پینه و دست و پا و پیشانی منی مرض صندلین و کافور
 و کلاب متفصل طرایه میا و بریض نیز بخورند و اگر مرض چو
 قدری جوهرش در درشته ریخته پیش منی مرض بدارند تا حال
 و باکل از آب کشیز و صندلین و سرکه و کافور آب سیب و آب
 خیار از هر یک قدر در میان شیشه ریخته بخیل نموده و متصل به
 چمنی مرض بدارند و این طرا مذکور را با لای قلب و دماغ و کبد
 نمایند و صفات آن است بکرمه از کلاب و آب کا و زبان و یا
 و آب حماض از هر یک صد و پنجاه مثقال و آب شیرین و آب
 ترش و آب سپ شیرین و آب سیب ترش از هر یک صد و پنجاه
 و از کل از منی و مثقال و صندلین و رخ مرجان و مرجان از هر یک

یکمقال و عفران و کافور از هر یک نیم مثقال اجزا ساید را
و داخل ساید را نموده کرم کرده و پارچه کتان بآن نموده
دل و دماغ ضعیف نماید و اگر حرارت زیاد باریک پدید آید
بدن بکمر تا کرم شود بعد تجدید نماید و چند دفعه مکرر عمل نماید
و اگر مریض بسیار حال باشد یکی چوبه گوشت جوجه را بکفنی
سیب سرخ و بکفنی آن آب برش و چهار مثقال نعنای و دو
سماق آنقدر بجوشانند تا آب آن تجلیل رود و در صندل
علاوه نموده مریض مسند کند نماید آب انرا بخورد و فضل آنرا پرو
و بجهت فواق مسمی و غشیان مریض یکپاله ماء اشیر باد و مثقال
روغن بنفشه با دام و دو مثقال روغن تخم کدو بمسند یا بکجد
مرغان نیم کرم کرده و در نعنای خشک داخل نموده مریض نماید

و بجهت کین قذری لعاب اسفرزه باد و مثقال روغن بادام
 شیرین برض مینهد و لعاب بحدنه باکل و غستان نیز بی ^{نفعت}
 آب ناریش باکل و غستان نیز در لعاب بسیار مناسبست و اگر
 ده مثقال پوست فندق را سوزانده و در میان آب گرم ^{کشد}
 بخورند نیز در مخصوص نفست و در زمان سنگ بوز ^{مشل}
 و دغال شود بعد صدای کرده بکشد و مثقال با فشره قند که با آب نارنج ^{یا لیمو}
 چاشنی زده با داخل نموده برض مینهد و پوست نارنج را در میان
 آب به ساییده میل نمایند و در اکثر تنوع و غشیان و ^{یکت}
 کرم معبل میاید که در معده و استولده شده و حرکت آن باعث این ^{غواض}
 میشود باید پودر دفع کرم نمایند آن قرار می که ذکر خواهد شد و بجهت ^{اسهال}
 اگر افراط کنند جدا بکند که مذکور شود بی نفست و صفت آن ^{کینه}

از کل کا وزبان و تخم کل سرخ که عبارت از تخم مراو باشد و
کلاب از هر یک پنج مثقال و از تخم بارتنگ و تخم صاف و کل سرخ
از هر یک سه مثقال و از صندل سرخ و دمنغان و از طبشیر ^{یک مثقال}
و از نبات ^{یک مثقال} و دوا ^{یک مثقال} قابل طنجرا جوشانیده و صاف نموده
و باقی اخراج کرده و دوا ^{یک مثقال} خنموده و نبات بقوام آویزند تا چنانچه
باقدر می آید باران بخورند و اگر اسهال ^{نمود} منقطع یک حب ترکی
از حب طندک و بخورند که بسیار مناسب است و اگر نیم مثقال
باشش بخورند یا بقدر فلفل حب نموده دوسه عدد و به باز مناسبت
و اگر مریض بسیار چال باشد بخیخچای چای خطایه با آب نارنج ^{یک مثقال}
یا آب لیمو یا آب غوره بمهند و خوردن مومیک با صحنی و مر
سپار مناسبت و در کاه کل بکلاف سرکه تر کرده ^{یک مثقال}

نمایند و عوض آب آب زرشک و آب انار ترش و آب لیمو
 آب غوره باندند بجهت ضعف مریض پس نفعت و اگر شہوت طعام
 ساقط گردد و مریض بچال باشد باید مریض حبس را غذا بخوراند
 و در اکثر بجهت سقوط قوا و انزجار طبیعت نوعی از غذا بے میل میگردد
 که بسم میل میکند بعد از میل نمیکند در این احوال ضرورت است که آب
 غذا بنهند زیرا که اگر مریض محاکم نباشد کرسکے اورا ہلاک خواهد
 کرد و صلا بہر نحو کہ باشد و خوراندن غذا ہتمام نمایند و صند
 و کافور و پوست نارنج با کلاب و سرکہ و آب سیب بہ ساییدہ
 متصل طلا بہ نمایند و اگر مریض بخورند و از اعراض نفست
 مثل ہم و غم و غضب و خوف حذر نمایند و بعد از آنکہ بدن گرم
 یکدہ و قرص کافور با شیر بنهند و زمانے کہ صلا مار و چاہر

مثل تنج سرمای اخلاص و دست و پاها و جلد بدن و سردی
اطراف و برآمدن رگ در وقت تنفس پس چنانست که با تعدیل هوا
و جذب حرارت بظاهر بدن با دایره چرخه مثل صحابت بی شرط و دو
نمودن آب گرم و نمک گرم که آب نمک جوینده با دوشو نموده
با برک پد که جوشانیده و گرم نموده با دوشال آنجا و پوشیدن پوش
سپار تا حرارت بظاهر بدن جذب نماید و ضماد خردل نیز در این وقت
بسی نفع است و صف آن نیست که قدر خردل را کوفته و با سرکه کشیده
جوشانیده و برپا کرده پس مالیده که ماکرم ز پاهای تا برانوی مرص
و بجهت وجع پا که مریض نیز این ضماد یکی مذکور شد بسیار است و باید
این ضماد را بنزد دوساعت ماند بعد تجدید نمایند تا سه دفعه
و بدین راستا پا برهن سب و به بدن میا و صف آن نیست که

سیب و به را گویند و آتش را گرفته و بقدر نصف آن روغن
 زیتون مخلوط نموده بقدر بخت آتش تا آب بجای برود و روغن بنشیند
 بعد استعمال نمایند و روغن ریحان و نعنه با دام و کل سرخ و آب
 اینها نیز در این باب بسیار فایده است و بخت و جع صدر و شکم و ضلوع و
 یکنوازی و نفون و بختها را فوراً با سرکه حل نموده بجای و جمع طلا به نمایند
 و اگر با جوی سرکه حل نمایند بهتر است و اگر بعد از این تدبیر طبیعت
 باید که با شکر قهوه طبع نمایند مثل مغز فلو سن یا ریشه خطمی و زنجبیل
 و روغن بادام و آله اینها و با شکر متبرده و مسکنه حرارت آله نمایند
 مثل برک حقیق و کل کا و غلبه و کل خطمی و تخم جبار و شکر سرخ
 و شال اینها و اگر در مرض که مایل به باد و باین تدبیر علاج نشود
 اینها را بوجع معده و تهوع و شال اینها پس در نصرت باید آله را

و سماع و سرخ و حلیث دوسه دامال نمایند و باید اول بار دوا
و سماع جوشانیده آب آنرا گرفته و شکر حلیث و در میان آن حل
نموده بکار برند و خوردن مثقال بزک کابل با مثقال نبات ^{ان} و
بسی نافع و مجرب است و اگر دو نروده مثقال ریشه انار ترش را نمکوب کرده
و در میان آب گرم شیر کشیده و در بغل بنهد هر قدر کرم را ^{کشته}
خارج خواهد کرد و باید مثقال حلیث منتن با دو مثقال صبر قوطی
یکمقال ترکیب نموده و در بغل نیم مثقال و اگر طفل باشد کمتر باشد
در این باب بسیار مؤثر است و در بعضی از مرضی است با من و بن قاضی ^{میکرد}
باید که بزمار مرضی ضماد بیا کل کافور با شوره قلمی کافور جو
و عفران و شیر کا و که در یکی جوشانیده باشند و یا سیرا کوپده و یا ^{است}
کا و مخلوط نموده و کرم کرده ضماد بیا و یکصد و شصت و یک ^{نذر} رادوا ^{نیده}

و شکم او را دریده که با کرم بزرگ و مریض ضما و نمایند نیز بسیار
 و بقدر شهادت و شغال سپید انجیر را کوبیده و درین شیر کا و با آب ^{خوب}
 و قدری آرد کنند و داخل آن نموده و با آتش کدشته تا دوشه
 بخورد بعد زمین کدشته و بر روی کرباس نایده که با کرم از بالای ^{شکم}
 زمار ضما و نمایند و یا قدری برک همیشه جوار را کوبیده و جوشانده ضما ^{نمایند}
 و ضما و برک کلم که کوبیده و بچشمه باشند که با کرم نیست و ضما و نمودن ^{نقطه}
 سیاه با نمک سیاه که کرم نموده با نیز مناسبت و همچنین ضما
 برک سپید و خیار و پنهاناج و کرنب و همیشه جوان و کل منقشه و کدو ^{سخت}
 باشند مفروده او مجموعا و شیاف نمودن فصله موثر باشد ^{خشت}
 در آفتاب نیز بسیار نافعت و طلایه نمودن جد و احتیاطی بزم ^و
 حبس و آتش نایند قدری از آن نیز در انجیر و مخصوص موثر است و ^{طلایه}

حب الغار نیز در این احوال مناسب است و اگر از اینها کار ساز
نشود کل خطمی و برک خیری و کل با بونه و برک پس کندم
در میان و یک بزرگ جوشانیده و در پیش کرما کرم در میان
آن نشانند و اگر دار نشود باید بکند و اگر آنهم مؤثر نباشد قدری زنج
نصفه با قدر جوهر سرب در آب حل نموده آب زدوک بر اخیل آله
و اگر از آنهم کار ساز نشود میل فلفله بنفشه زرد و اگر صد انگروده از آن
کار ساز نشود تدارک سفر را به بند که با قطع مسافرت و در آن
بول خوردن نمهند و نه با شیر خشک و جوهر شوره و یا شوره قلمی یا
قرص کاکنج به نسبت با وصف قرص کاکنج نیست مگر بزرگ خم خیار
منزه بادام شیرین رب اوس کتیری کون کل ارمنی کل کاکنج
صمغ عربی خون سیاوشان کند از هر یک ده مثقال شکر کون

دو مثقال افیون نیم مثقال شوره قلمی و دو مثقال اجزاء را کوپد
 بآب قرص نماید قد شربت یک مثقال است و اما له نمودن در آب
 بول بسی مناسب است خصوصاً بآب تو تون حقی و در بعضی اوقات
 ایدادوس اشفاق می افتد باید معالجه ایدادوس نماید و از جمله دوائی
 که در اکثر انواع ایدادوس مناسب است نیست که مرصیر در میان
 برک پد و کل خطمی و بابونه که در و یک بزرگ جوشانیده با کرک
 بنشانند بطریقیکه نوزاد و این شفا نیز بسیار با فست مکررند و نیز
 کرمانشاهان پانزده مثقال و شحم خنظل یک مثقال بوره ارکیمیکه بنوشانند
 چینی یک مثقال اجزاء را کوپد و داخل یک پیاله شیر و انحر نموده و
 بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد شایفهای طولی در کرده بکار بند و
 دیگر که در این باب مناسب است نیست مگر نزد آب صابون صلیبی یک کاس

شکر سرخ پست متقال فاکشی نیم متقال کرانچین عافیت متقال

نک نیم متقال انجرا جوشانده و صاف نموده سه حصه کرده هر حصه ^{نیم متقال}

روغن پسته نیم دراهم نموده دست اول نیم متقال ریوند دومی را

بوره ارمنی سیمی نیم متقال شحم خنظل علاوه نموده سه دست اما نه نماید اگر

از اینها کار ساز نشود علاج او موقوف است بطیب چون طول کلام با ^{عش}

زجرانامه میگرد و اولاد و پس در این مرض در اشفاق میافشد ^{علی}

سپس از احتیاط چیزی قلمی گردید و در کتاب جامع اعلی مقصد ^{و معیشت}

پایان نموده ام و در اکثر این مرض مطبوعه و محرقه و سرسام و بهمال و ^{شر}

و نهال آنها نقل میگرد و علاج آنها نیز موقوف بطیب است و اینجا ^{تفصیل}

انتهایست و اگر بعد از رفع شدن این مرض نقاشی بآید باید که هر روز

صبح شربت فواکه یا شربت به یا نارنج یا میوه شربت صندل ^{سیب}

یار پاس دو نژده شقال با عرق کا و زبان افشرد نموده شست
 و غیاج در برنج باشد شبت یا ش آب نارنج و یا آلوچه و یا تمر و یا
 با قند بپزند و بعد از هفت روز وقت صبح نان سبک دوا با
 مذکوره بپزند و عصر چو منبر چته کم روغن با افشرد قند و عرق پند
 بپزند و چون انواع امراض مختلف بود بحسب احتلا انواع در هر یک
 قلمی کردید و اما طاعون بدانکه ملحق نمودن طاعون
 بسبب آنست که در اکثر بعد از وبا امراض اتفاق می افتد پس خواستیم که
 نیز بعد از امراضات وی بوسیله تذکره باشد بجهت حساب توفیق
 بدین طاعون ثبات صغیر بجم شل با قند یا کوکله از آن یا ویت
 کپس بجم بقدر کرد و یا از آن بزرگتر با بوزانیدن شدید ظاهر شود
 سپار نماید بختی که مرضی کان میکند که بر آن موضع یک پارچه پهن
 اند

و اطراف آن سیاه یا سبز یا تیره و یا زرد و یا سرخ و گاهی بلو
ن
جلد می شود و لون مجاور آن عضو تغییر می دهد هرگاه سمیت غالب باشد
و حد آن زیاد می شود که عضو را فاسد نموده و کیفیت آن از
شر این بقیاب می رسد و در ^{سفتی} مردم غشی و خفایا و ش می گردد و
می شود که برود متفرج و منبسط می گردد و وجع شدید می آید و خون و چرک
ترشح می گردد و طاعون در اکثر ممالک است خصوصاً نوع سیاه و
زرد آن و اما نوع سرخ آن در اکثر نبات می آید و عقید آن هرگاه بر
و بنجارج زود صحت می آید و هرگاه حجم آن کوچک شود و با نذر و ن
مریض که می شود و اکثر در ^{عصب} ضعف غده می آید و می گردد و در ^{ترین}
آن است که در پیش ثرو و زیر بغل خصوصاً در جانب چپ عادت کرده
قرب آنها با عصب که میس مطلق باشد و همچنین است و قسکه در ^{کفها}

و سینه و افکندن حادث شود خصوصاً آن سیاه باشد ^{صد}
 و هر جا که اعضا رتبه نزدیک شد مرض مخوف و شکل خود بود و ^{در اکثر}
 این مرض در ایام و با و بعد از آن مهمل میاید و اما ^ن علاج آن
 بدانکه در تبه پیش از ظهور ماده و صفت که در اول از تنقیه نمایند
 مطبوعات و اما له جا و بعد از آن فصلی که خصوصاً قوی که موافق است
 در بدن عجا باشد پس در صورت تنقیه و صفت است بحسب ^{اما} صورت
 تنقیه را باید مطبوع خیال شنبه و جو شایده جا و هشال آن نمایند
 مزاج مرض صفت مطبوع خیال شنبه و صفت بکرمه غلاب و پستان ^{یک}
 ده عدد و از بزرگی و بخت و نیل و فرو کاه و زباد و در بخوبی و در کاه
 از هر یک دو مثقال و از کل سرخ چهار مثقال و از سبک که چمق اضرار ^{جوش}
 و یک سیال آب آنرا کرشمه و صفا نموده و مفهده مثقال مغرقلوس ^{مغترقل}

شیرشت و چمقال ترنجبین در میان آن شیر کشیده و در موشه
روغن بادام و آملنموده بخورند و فردای آن یکجوراک چهار سیره
کوبیده و در میان عرق گاسنی و یا عرق پد شیر کشیده و
ترنجبین نیز در میان آن شیر کشیده بخورند و اگر خون ضرور باشد
عصر فصد نمایند و اگر طبیعت اطرا نماید مال به با وصف جوانیده
اجزای فلوس است غیر از فلوس و سارافشقال نموده و تخم خیار
از هر یک دو مثقال جدا و مال را با شیار ده مسکه نمایند
یکمزد از نفثه چهار مثقال و از خبازی چهار مثقال و از جو کوفته
و از پوس کندم یک مثقال و از اجوشانیده و صا نموده و چمقال
فلوس در میان آن شیر کشیده و در موشه روغن نفثه و آملنموده
رحه نموده و دفعه مال نمایند و اگر مرض ضعیف و طفل باشد

اجزای دویۀ مسهل و منضجات و اما له جات را بقدر قوه کم و زیاده
نمایند و در این اشخاص بعضی قصد حجامت از میان شان
از سابقین نمایند و اما بعد از ظهور ماده هرگاه مواد حارۀ متعفنۀ در بدن
سپار و خون در مزاج غالب باشد و این صورت ثقیله و ضربه لازم است
تا مواد بجمیع اعضا منتشر گردد و بشرط آنکه مریض قوت داشته باشد
لازمست که قصد را از جانب مخالف نمایند و اگر ماده درین رنجا باشد
فصد صافن و یا حجامت سابقین نمایند و باید که غدیۀ بارده فاسد
که تبرید و تغلیظ خون نماید پس نمایند مثل عدس و کدو و باقلا و
و اشال آنها و بر نوع که با تبرید و تقویت قلب نمایند باطلیه
سابقه و شربه با بارده مثل شربت سیب و خنجر و خنجر
نارنج و شربت و ردوز شک و اشال آنها و اگر کشته کلاه

داخل نمایند بهتر خواهد بود بدانکه بعضی از طبیبان متاخرین در علاج
طاعون تجویز فصد نموده اند و یک شربت رقیق داده اند و شربت
که زمانیکه این شربت بکبد و قلب رسد عفونت و سمیت را ببرد و دفع
میکند و هرگاه فصد لازم باشد این شربت مستغنی از فصد دانسته
و صفت آن هست بکمرند از درونج عقری و جنطیانا و فرطوس
هر یک یک مثقال و از کل را منی و بد و تریاق و روق از هر یک نیم مثقال
اجزاء را کوفته و بچته و بآب گاوزبان و یا حماض بر مخلوط نموده نیم گرم
کرده نوشند و حش بسیار بجمیع اعضا پوشند تا عرق نماید و هرگاه ^{عضا} قدر
فاور بر معده در آن قلیل نماید نفع عظیم خواهد بخشید و پیش از خوردن ^{شربت}
منور هرگاه طریقت میسر باشد با مالیدن نمایند بعد شربت را بنهند ^{الای}
ضرر در نیست بدانکه قتی که مرض از این شربت بخورد و عرق ^{میا}

عطش شد بد خواب آور پس بایده ز بچونی که مذکور میشود بدست
 تکبیر عطش نماید و صفت آن نیست بجزند از تخم خیارین و تخم کدو
 از هر یک دو مثقال و از تخم حماض و سد و استخوان دل آهواز هر یک یک مثقال
 و از صندل سرخ و مرورید یا سفید از هر یک یک مثقال و از کل کاو زبانه
 پست نیم مثقال و از شربت سیب ترش پنج مثقال و از شربت حماض ^{مثقال} سه
 اجزای کوپه را کوپه و بچه و مخلوط را بجز نموده در وقت عطش حماض
 مثقال با عرق غرور بخورند و صبا مذکوره را طباطبائی تخم یا قور با صبا
 انیمض سیب ترش نوشته و همچنین خوردن و بخور نمودن مقل را نیز با
 دهنه و خوردن و بخور نمودن کا فور را نیز بجهت اضمحاض و مرطاب ^{طبا}
 و خوردن مسکه کا و را در طاعون و و با دفع مرض دهنه است
 متعین بکین فخر ترتیب داده اند و در مرض طاعون و و با بخور و بجز

نوشته اند و صفت آن نهیت کیمند از خب بلسان و تخم صمغ
تخم تربج و از کل ارمنی و بد و صندل سرخ از هر یک یک مثقال نیم و از ^{الغاب} حب
و شاخ آهوی سوخته و عود از هر یک یک مثقال و از پوست تربج و درو
عقره و برک کا و زبان از هر یک نیم مثقال و از مروارید ناسته یک مثقال
و از عنبر یک انگشت اجزا را همپا خوب صلا یه نموده در هر دو روز یک دفعه ^{باید}
از آب کا و زبان یعوق کا و زبان یا آب حماض بخورند و قد شربت از بخند ^{بک}
تا سه دانه است و اما معالجه خود طاعون ^{از} که گرفته که در اول
همان موضع را چند لاف بکشند بعد با آب گرم بشویند تا خون ^{نشد} کام بخند
و خارج گردد و هرگاه بحاجت حاجت بر خوانند تا از آب ^{بکند} بسیار
و جو شیر را با سر که سایند با طرف آن طلا یه نمایند و هرگاه ^{بعضی} خست
از کتسان نمایند و در طرف ایوخ بگذارند نهیت است و با لاورم ^{از}

محله استعمال نمایند رادعه و قابضه که تجرد و تحشیف ماده نمایند
 سیاه شدن و کل خطی و اکلیل الملک با بونه و اشال اینجا و درین
 اطراف ماده برغن به و سپه نفست و طریق باشن اینجا بقرار
 گذشت و اگر قدری از سر که سپه به جدا و به میا بهتر خواهد بود و بعد
 شرط نمودن موضع طاعون هرگاه یکصد و خروس بچه را و دانند
 بقدر که خسته گردد و بعد کشش دریده کر ما کر هم موضع ضما و میا
 سمیت ماده را جذب نموده و بپنفع خواهد بخشید تا اسحق بپوردی
 که اول باید از موضع طاعون جدا مت نمایند و بعد از آن بپزند که بپزد و بچه
 خروس بچه و از اطراف مقعد آن ریشهایش بکنند و بعد از جدا
 فی الفور مقعد آنرا بموضع ماده ضما نمایند و دست که دارند
 بالمره جذب خواهد نمود و هرگاه سبب زیاد سمیت خروس بچه

کبوتری که میبرد باید که دیگر را بچند ناستیت ماله جذب نماید و در
ضماد نمودن وزغ که شق نموده با تیرسی فست و بعد از این تدا
از هر همین استعمال نمایند و صف آن نیست بچند انچه خشک و بو
خشک منقعه از هر یک شتی و از نیک بمشغال و از غیر خشک فست
و از زردۀ تخم مرغ دو عدد و زردغن مایونه بقدر کفاف اخرا کویده
کویده و بهر یک مزوج نموده استعمال نمایند و این ضماد تیرسی فست بچند
از کل مایونه و اسل الملک از هر یک پست مشغال و از تخم کتان ^{سبیل}
از هر یک مشغال اخرا کویده و شیر و یا آب طنج داده کرم موم ^{ضع}
ماده ضماد نماید و یا اول آب از موضع ماده نطول نمایند و بعد از آن
استعمال نمایند بچند از زردغن و قاطب و دایون و شق از هر یک پست
چشمشغال و از زردغن مایونه بقدر کفاف اخرا مخلوط نموده بکار بردند

و استیلا مرهم رسل نیز در ایاب بسی فحست صوف آن نیست مگر
 از موم و عسل که بپزم از هر یک یک مثقال و از اشق ^{از} هفت مثقال و از مصل ^{از}
 و مروانج از هر یک چهار مثقال و از زراوند طولی و کندر از هر یک ^{مثقال}
 و از جاد شیر و زنجار قلمی و مرصا و قسنی از هر یک دو مثقال و از ^{کشمش}
 اول باید اشق و قمل و قسنی در میان سر که قتل نموده و با یک ^{در} طل روغن
 زیتون جوشانده تا سر که تجلیل رود و روغن بمالد بعد موم و عسل را
 روغن که چشم و باقی دوا را صلا آید نموده و مزوج آنها کرده استعمال نمایند
 و بعضی از مردم بجهت تسکین شد وجع و خوف نمودن از ^{طافت} هلاک مرضی و عدم
 آن بوجع طعوز از مخدرات مثل کربا و عفران و ^{ممنوع} شال اینها طرد
 اما در آن خطر بسیار است بجهت روح نمودن ماده بای ^و ریه و حجاب
 روح و بالمره استعمال اضمد و طایفه بارده و قابضه مناسب نیست

سبب که مذکور شد بکدام باید اضمحله و طایفه جاذبه و محله است
نمایند و مناسبت که موضع طاعون را بطیوح اکلیل الملک و کل
و شاسته ضما و نمایند و ضما و برک پید و تخم لاک پشت که در کجای
و جوشانیده با نیز نافع است و ضما و زبل البقر نیز بسی مفید است و
آن است بکمر از فصد ماده کا و یک پال و از شرکا و یک پال
و از تخم کتان چمقال و از روغن پد پنجه چهل مثقال اول با تخم
کت از کوبیده و با راضی مخلوط نموده در کجای جوشانیده تا نیز بپزد
و روغن بماند بعد از بالا آتش بر داشته و بر کنار گذاشته تا نیم گرم شود و چهار
عدد تخم مرغ مخلوط آن نموده استعمال نمایند و بعد از نصف ماقین ماده
از مفتحات استعمل نمایند مثل خردل فصد کبوتر با عمل و ضما
فصد سک با کبریا کوفته و این باب با رطوبت است و ضما

کشتن کابل با خرم و خرد و نیز مناسبت بعد از انفجار ماده
 کوهنند و صبر قوطری ضیاء نمایند و بعد از رفع کوشش
 مرهم سرخ استعمال نمایند و صف آن است بکمرند از موم
 پنج مثقال و درش بکند و ده مثقال روغن بادام مخلوط نمایند
 و بچوش بدهند بعد بکند که شسته از مردنج و سرخ و غیره
 قلع بر یک دو مثقال صلایه نموده و تبدریج تطعیم آن
 نموده هر سه روزه تا خوب مزاج گردد و بعد استعمال نمایند
 این بقانون علاج ید مؤلفه الحقیقه المحتاج الی حقه فانی الارکان
 و المزاج و الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی محمد و آل محمد

فی التیاریخ

بعد از تمام کتب در علم کوشود قانون اصلاح مزاج

مشورت کردم شی با عقل

کامی تو اندر ملت حیرت سرا

سال و نه سال بجو در مصر

کشت نامش کوی قانون اهل

ایستاد از کج و سرفراز و زلفه روح و خصلت از ظریفین ادب

ایستاد مصطفی از روح خردمندش نقره

حرف ابوالحسن خردمند در جرم

در شهر صفی المظفر شهر ۱۲۷۰





